**شرح منظوم کلمات حضرت علی (ع(**

**نویسنده : ذکاوتی قراگزلو، علی رضا**

کلمات علیّه غرّا (شرح منظوم کلمات امیر مؤمنان علی علیه‏السلام). مکتبی شیرازی. مقدمه و تصحیح و تعلیقات: دکتر محمود عابدی. نشر میراث مکتوب. تهران 1378.

مکتبی شیرازی (متوفی بعد از 895 ق.) شهرتش به منظومه لیلی و مجنون است که به پیروی از نظامی سروده است. مصحح کتاب حاضر کوشیده است ثابت کند سرودن کلمات علیه مربوط به اواخر عمر شاعری مکتبی می‏شود (ص 23 و 28 و 29). به نظر مصحح، مکتبی کلمات علیه را در هند سروده و تعبیرات و اندیشه‏های مناسب محیط هند در این مثنوی هست (ص 34 و 35) و حتی اشاره‏ای به زندگی بودا (ص 45).

به گمان من گوینده کلمات علیه در ترجمه مهارت نشان داده و روح زبان فارسی و گوهر مضمون کلمات عربی را در نظر داشته. مثال: دینارالشحیح حجرٌ:

|  |  |
| --- | --- |
| هـرکـه از بخـل در دلش رنـگ است | همه دینارهای او سنگ است (ص 85) |

مثال دیگر: تزاحم‏الایدی فی الطعام برکة:

|  |  |
| --- | --- |
| دست بسیـار در میـان طعـام | برکت آورد به خوانِ طعام (ص 83) |

مثال دیگر: غلامٌ عاقل خیرٌ من شیخٍ جاهل:

|  |  |
| --- | --- |
| شرف از دانش است در که و مه | طفلِ عاقل ز پیر جاهل به (ص 70) |

شاعر، ذیل هر کلمه حکایتی هم در تأیید مطلب آورده که بسیار موجز و زیبا ساخته شده است و البته این حکایتها غالبا مشهور است الاّ اینکه چند حکایت بکر و بدیع هم میان آنها هست. یکی از این حکایات را که ذیل الیأس راحة النفس آورده است با تلخیص نقل می‏کنیم:

|  |  |
| --- | --- |
| داستـانـی شنیــده‏ام بــاری | از سفـر کـرده مـرد هشیـاری |
| گفت رفتـم بـه هنـد در شهـری | دل پـر از غـم چـو شیشه زهری |
| نـاگهـان در میـان جوهریـان | دلبری یافتم چـو جـوهـرِ جـان |
| نزد خود چیده گوهر از همه رنگ | خـود گهروار در میـانـه سنگ |
| مـن کـه آن نـازنین‏پسـر دیـدم | بیـــدل و بیقــرار گــردیــدم |
| چون پسر دید مهربانی من | گرم شد ز آتش نهانی من |
| هر زمـان آمـدی مـرا دیـدی | راز گفتی و حال پرسیدی |
| روزی آگاه کردمش به فسون | که از این شهر می‏روم بیرون |
| وعده آن شد که صبح برخیزم | همچو آهو ز خلق بگریزم |
| همه شب من نشسته چشم به راه | کز کدامین طرف برآید ماه |
| ناگه آمد پسر دو اسب به دست | بر سر من دواسبه تاخته مست |
| حقه‏ای پر جواهرش در مُشت | کیسه‏ای پر ز اشرفی در پشت |
| رفته پاسی ز شب سوار شدیم | زان میان چُست برکنار شدیم |
| روز دیگر نموده شد شهری | در گذرگاه او روان نهری |
| تـاجـری از کنـاره آن نهـر | بـار می‏بست تـا رود سـوی شهـر |
| پسـرو رخت و اسب و گـوهـر و زر | ستـد از مـن بـه زخم تیر و تبر |
| مـن نـه کـامـی ز سیـم و زر دیـده | نـه نگـاهـی از آن پسـر دیـده |
| سوی شهر آمـدم دلـی پرجـوش | مهر غم بر لب و زبـان خـامـوش |
| متفـکــر میــانـــه بـــازار | مـی‏گـذشتـم دلـی پـر از آزار |
| دیـدم آن خـواجـه را نشـاط‏کنـان | بـا پسـر رهسپـر عنـان بـه عنـان |
| از قضــا بــا نفیـر و طبـل و سپـاه | پــدر آن پسـر رسیــد از راه |
| خـواجـه و هـرکـه بود بـا او کشت | بــا پسـر بــازگشت گبـرِ درشت |
| شکـر کـردم کـه آن نـه من بودم | پس ز شـادی بـه خاک رخ سودم |
| شد یقینم ز بعد آن همه درد | که بـه نـومیـدی است راحتِ مـرد |
| قطـع کـردم امیــد از همـه کس | سرد کـردم بـه دل هـوا و هـوس |

(ص 7ـ76)

این منظومه قبلاً به سال 1313 ش به‏همت حسین کوهی کرمانی چاپ شده بود و چاپ فعلی نیز همان است الاّ اینکه تعلیقات و توضیحاتی دارد و البته خواناتر و زیباتر است. با حکایتی دیگر گفتار را به پایان می‏بریم:

|  |  |
| --- | --- |
| می‏شد ابدالی از خدا ترسان | بر لب بحر هند ره پرسان |
| با دل خود مجرد و تنها | یک طرف بیشه یک طرف دریا |
| ناگهان ببری اژدها پیشه | سر چو کوهی برون شد از بیشه |
| مرد ره را که پای رفتن بست | خواست از هیبتش به دریا جست |
| سر بر آورد دید چون گرداب | به فرو بردنش نهنگ از آب |
| ببر ناگه به قصدِ آن دلتنگ | جست و افتاد در دهان نهنگ |
| ببر شد صید اژدرِ دریا | مرد رست از دم دو اژدرها (ص 42) |

**ع. ذ. ق.**